

دورساله از میرزای جلوه (ره)

تحقیق و تصحیح از: محسن کدیور

میرزا ابوالحسن محمد طباطبایی اصفهانی مشهور به جلوه (۱۲۳۸ - ۱۳۱۴ هـ ق) از بزرگترین اساتید فلسفه سده اخیر ایران است. وی از شاگردان میرزا حسن نوری و میرزا حسن حکیم و از معاصران آقا علی حکیم زنوزی، آقا محمد رضا قمشه‌ای در حوزه تهران می‌باشد. از حکما و فیلسوفانی که در مکتب جلوه تربیت یافته و از شاگردان او به حساب می‌آیند میرزا هاشم اشکوری، میرزا شهاب‌الدین نیریزی، میرزا محمد باقر اصطهباناتی، میرزا علی اکبر حکمی یزدی، حکیم محمد هیدجی، آقا سید حسین بادکوبه‌ای و میرزا محمد علی شاه‌آبادی را می‌توان نام برد.^۱ میرزای جلوه در آرا و افکار خود بیشتر به حکمت مشاء متمایل است و نسبت به آرای صدرالمتهلین و حکمت متعالیه برخوردار دارد.^۲

۱ - برای آشنایی بیشتر با زندگی میرزای جلوه نگاه کنید به: نامه دانشوران ناصری، ج ۱ ص ۵۲۳؛ ریحانة الادب، ج ۵ ص ۳۲۹؛ میرزا ابوالحسن جلوه حکیم فروتن (مجموعه دیدار با ابرار - ۳۵) غلامرضا گلی زواره (قم)، ۱۳۷۲ ش؛ در آسمان معرفت، حسن حسن‌زاده آملی، به کوشش محمد بدیمی (قم، ۱۳۷۵ ش) صص ۳۲۹-۳۵۳. گلشن جلوه (در تجلیل از مقام علمی نامدار عرصه اندیشه حکیم الهی سید ابوالحسن جلوه) حاوی مقالاتی از حکیم جلوه، حکیم تنکابنی، حسن زاده عاملی و... به اهتمام غلامرضا گلی زواره (قم، ۱۳۷۵) ۲ - شیخ یحیی دولت آبادی در حیات یحیی (ج ۲، ص ۱۱۳) نوشته است: «در فلسفه پیروی از مسلک

از میرزای جلوه آثار قلمی بسیار اندکی باقی مانده است. خود وی در این زمینه نوشته است:

«چون دانستم که تصنیف تازه صعب بلکه غیر ممکن است، چیز مستقلى ننوشتم، ولى حواشى بسيار بر حكمت متعاليه كه معروف به اسفار است و غيره نوشته‌ام...»^۱

تعلیقات مرحوم جلوه بر اسفار هنوز به طبع نرسیده است. حاشیه شرح فصوص الحکم^۲ و حواشی بر مشاعر صدرالمتألهین از دیگر مخطوطات غیر مطبوع وی می‌باشد. دیوان اشعار میرزای جلوه در تهران منتشر شده است.^۳ دو رساله کوتاه «فی بیان استجابة الدعاء» و «القضية المهملة هي القضية الطبيعية» اخیراً در قم منتشر شده است.^۴ از تقریرات جلوه رساله‌ای درباره کلی و اقسام آن توسط عباس بن علی موسوی شاهرودی، از شاگردان وی اخیراً به طبع رسیده است.^۵

از جمله آثار بحث انگیز جلوه دو رساله «الحركة الجوهرية» و «ربط الحادث بالقديم» می‌باشد که در نقد آراء ابتکاری صدرالمتألهین به رشته تحریر در آمده است.

جلوه در رساله اول در دفاع از نظر ابن سینا در ابطال حرکت در مقوله جوهر با تکیه بر نیاز هر حرکتی به موضوع و عدم وجود موضوع در حرکت جوهریه به شدت به صدرالمتألهین تاخته است. در رساله دوم با تعمق در آراء ابن سینا، غزالی، میرداماد، بار دیگر به نقد نظریه ملاصدرا در مسأله مهم ربط حادث به قدیم دست یازیده است. دانشمندان معاصر میرزای جلوه

→ مشائین می‌نماید، تألیفات ابن سینا را بزرگ شمرده، به تدریس آنها افتخار می‌کند، کتب متأخرین مخصوصاً ملاصدرای شیرازی را تدریس می‌کند، اما اهمیت به آنها نمی‌دهد، خصوصاً به اسفار که آن را جمع‌آوری شده از کتب دیگران می‌داند و تألیف آن کتاب را به این صورت که هست به شاگردان صدرالمتألهین نسبت می‌دهد که پس از رحلت او [جمع] نموده باشند». استاد شهید مطهری در این زمینه نوشته است: «مرحوم جلوه بیشتر طرفدار بوعلی بوده و به فلسفه ملاصدرا اعتقاد چندانی نداشته است.» (خدمات متقابل اسلام و ایران، صص ۶۰۸-۶۰۹)

۱- نامه دانشوران ناصری، چاپ اول سنگی رحلی، ج ۱ ص ۵۲۳

۲- نسخه خطی شماره ۷۰۲، کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی، قم.

۳- دیوان اشعار میرزای جلوه، تدوین میرزا علیخان رسولی، به اهتمام سهیلی خوانساری، (تهران، ۱۳۴۸ش)، ۱۱۱ صفحه.

۴- این دو رساله به ترتیب توسط سید هادی طباطبایی و غلامحسین رضازاده تصحیح شده و در کتاب گلشن جلوه به اهتمام غلامرضا گلی زواره منتشر شده است. صص ۱۰۷-۱۱۷ و ۱۲۱-۱۲۲ (قم، ۱۳۷۵)

۵- خردنامه صدر، شماره ۳، (تهران، فروردین ۱۳۷۵ش)، رساله در کلی، تصحیح حسین سید موسوی، صص ۹۳-۹۹.

یعنی آقا علی حکیم زنوزی و آقا محمد رضا قمشه‌ای در آثار مختلف خود تلویحاً اشکالات وی را پاسخ گفته‌اند. اما رساله‌های یاد شده همواره در بحث حرکت جوهری و ربط حادث به قدیم محور نقض و ابرام بوده است.^۱ نگارنده در تفحص در آراء ابتکاری آقا علی حکیم زنوزی به اهمیت این دو رساله پی برد و تصحیح آنها را برای دوستانان حکمت مفید دانست. این دو رساله بیش از صد سال پیش در تهران در حاشیه چاپ سنگی شرح هدایه اثیریۀ صدرالمآلهین به شکل نامطلوبی منتشر شده است.^۲ نگارنده در گنجینه نسخ خطی چند کتابخانه اصلی کشور به نسخه‌ای دیگر از این دو رساله دست نیافت.^۳ در نسخه چاپ سنگی، حواشی توضیحی محدودی نگاشته شده که کاتب آنها مشخص نیست، هر چند یقیناً از مرحوم جلوه نمی‌باشد.^۴ این حواشی را در پاورقی با علامت * آورده‌ام. علاوه بر تصحیح، تقطیع، و شماره‌گذاری عبارات، کلیه اقوال از مصادر اصلی استخراج شده، تفاوت مطالب منقول با مصدر اصلی در پاورقی تذکر داده شده است. باشد که به زودی شاهد انتشار مجموعه آثار جلوه به ویژه حواشی وی بر اسفار باشیم.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

- ۱- به عنوان نمونه استاد شهید مطهری در دروس اسفار خود به طور مکرر به آراء جلوه اشاره کرده است: حرکت و زمان در فلسفه اسلامی، درسهای اسفار استاد مطهری، جلد اول، صص ۲۷۳، ۲۸۲، ۳۰۰، ۳۰۱، ۳۰۲، ۳۰۸، ۳۲۲، ۴۴۵. استاد سید جلال الدین آشتیانی در مقدمه مبسوط خود بر اصول المعارف فیض کاشانی به تفصیل به نقد آراء میرزای جلوه پرداخته است (مقدمه اصول المعارف، صص ۲۵۷-۳۰۴) به نظر وی: مرحوم جلوه (ره) چند مطلب اساسی را که در باب حرکت در جوهر پایه و اساس کار است درست بررسی ننموده است و با از اعمال این قواعد که اساس و پایه این مهم هستند غفلت نموده و یا اساساً در آن مباحث نیز عمق لازم را فاقد است. (ص ۲۷۵ مقدمه اصول المعارف) و نیز نگاه کنید به مقالات «بازنگری در حرکت جوهری» نوشته علی عابدی شاهرودی و «معرفی و ترجمه رساله حرکت در جوهر جلوه» نوشته حسن ممدوحی و «ربط حادث به قدیم یا متغیر به ثابت» نوشته محسن غرویان در کتاب گلشن جلوه به اهتمام غلامرضا گلی زواره (قم، ۱۳۷۵)
- ۲- شرح الهدایه الاثیریة، (تهران، ۱۳۱۳ ه ق) صص ۲۷۴-۲۸۰ و ۳۷۴-۳۸۰.
- ۳- به نظر استاد آشتیانی: شاید آن را به عنوان تعلیقه بر اسفار نوشته است و بعد مطالب آن را به صورت رساله‌ای در آورده است. (مقدمه اصول المعارف، ص ۲۷۴)
- ۴- در انتهای این حواشی غالباً شماره ۱۲ ذکر شده است.

فائده في بيان الحركة في الجوهر و ان المراد منها ماهي

من الحكيم المتأله ميرزا ابوالحسن الجلوه (ره)

[بسم الله الرحمن الرحيم]

[١] الحجّة العمده على الحركة في الجوهر^١ اى ان جميع الحركات سواء كانت طبيعّية او ارادية او قسريّة مبدئها هو الطبيعة و مبدء المتجدّد يجب ان يكون متجدّداً فالطبيعة تجب ان تكون متجدّدة بحسب الذات.

[٢] ان قلت: الطبيعة مبدء السكون ايضاً كما يقال في حدّها هي التي تكون مبدء للحركة و السكون بالذات، فيلزم ان تكون الطبيعة ساكنة بحسب الذات.

قلت: عليّتها للسكون بمقارنتها لعدم علّة الحركة لا بشئٍ آخر، فالحركة يجب انتهائها ان كانت عرضية الى شئٍ يكون حركته ذاتية له و اما السكون فلا يلزم انتهائه الى شئٍ يكون السكون ذاتياً له.

[٣] قلت: جميع التجدّادات راجعة الى حركة الفلك، و الحركة بالذات متجدّده. فعلة جميع الحركات العرضية هي حركة الفلك و هي كافية للحركات العرضيه، فلا يلزم ان يكون الطبايع متجدّدة.

[٤] فان قلت: حركة الفلك يستلزم تجدّد طبيعة الفلك.

قلت: أولاً انا لا نسلم هذا الاستلزام، لأن الحركة متجدّدة بالذات، و لا يحتاج في تجدّدها الى العلّة بل يحتاج في وجودها فقط الى العلّة و كل جزء منها مسبوق بالحركة الاخرى و هكذا الى ما لا نهاية له، فالطبيعة مع الحركة السابقة تكون علّة للحركة اللاحقة و دليل بطلان التسلسل لا يجرى فيها لعدم اجتماعها.

١ - راجع: صدرالمآلهين؛ الاسفار الاربعه؛ السفرالاول، المرحلة السابعة، فصل ١٩: في حكمة شرقيه، فصل ٢٠: في اثبات الطبيعة لكل متحرك و انها هل المبدء القريب لكل حركة سواء كانت الحركة طبيعية او قسرية او ارادية؛ فصل ٢١، في كيفية ربط المتغيّر بالثابت، ج ٣ صفحہ ٦١ - ٦٩ و فصل ٢٦: في استنباف برهان آخر على وقوع الحركة في الجهر، ج ٣ صص ١٠١ - ١٠٥ (تهران، ١٣٨٣ ق). و راجع ايضاً: صدرالمآلهين، الشواهد الربوبية في المناهج السلوكية، المشهد الاول، الشاهد الرابع، الاشراف السابع، حكمة عرشية: صص ٨٤ - ٨٧ (تهران، ١٣٦٠ ش).

و ثانياً نقول بعد تسليم هذه المقدمة أى كون طبيعة الفلك متجدّده لا يلزم كون جميع الطبايع حتّى العنصريّات متجدّده، لأنّ طبيعة الفلك مختلفه بالنوع لطبايع العنصريّات و العنصر. [5] و ايضاً ما ذكر - من أنّ الحركة ان لم يكن في الجوهر يلزم عند الانقلابات أمّا تتالى الآتين و أمّا خلّو الهبولى عن الصورة في زمان، بيانه: ان الماء اذا صار هواء عند ورود الحرّ الشديد المضعفة للمائيه قليلاً قليلاً بالتدريج حتّى تقرب طبيعته طبيعة الهواء، فيصير هواء ليس ذلك بأنّ الماء مع كونه ماءً صار هواءً، او فسد الماء في آن و حدث الهواء في آن آخر مجاور له فيلزم تتالى الآتين، او غير مجاور له يلزم تعرّى المادّة عن الصورة بينها - غير تام.

لأنّه يقال: ان الصورة الهوائية يحدث في زمان بعد فساد الصورة الاولى فلا يكون له آن أوّل الحدوث كالحركة التوسّطية، لأنّ حدوث الاشياء على ثلاثة اقسام كما قرر في موضعه، لأنّ الشئ اما ان يحدث في الآن و أمّا في الزمان، و ما يحدث في الزمان قسماً: لأنّه اما ان ينطبق على الزمان اولاً.

[6] ان قلت: قال الشيخ الرئيس: «ان الصورة الثانية تحدث دفعة»^١. قلت: الدفعة قد يطلق على مقابل قليلاً قليلاً، قال الشيخ في آخر المقالة الثانية من الفن الأوّل في طبيعيات الشفا: «دفعة و هو ما يدل على حصول شئ في آن و قد يدل على مقابل قولنا قليلاً قليلاً»^٢.

[7] قال صدر المتألّهين: «تارة ان موضوع الحركة الجوهرية هو العقل و تارة هو النفس و تارة مادّة مشخّصة بوجود صورة ما» لأنّه قال: «الموضوع لهذه الحركة الجوهرية هو الهبولى و لكن لا بنفسها لعدم قوامها الأبصورة ما بل هي مع صورة ما لا على التعمين موضوعة هذه الحركة و أمّا يقع حركتها في خصوصيات الصور الجوهرية و لا تناقض بينها لأنّ هذه الحركة موضوعاً قريباً و هو الهبولى مع صورة ما و موضوعاً متوسّطاً و هو النفس، و بعيداً و هو العقل»^٣. و من له تتبّع في كلامه يظهر له ذلك.

[8] و اعلم أنّ مراده ١ من صورة ما او صورة مطبقة كما قال في بعض الموارد هي الصورة التي تكون مناط شخصية الشخص و تكون ذاعرض و لها مراتب، لا الصورة المبهمة فاطلاقها و ابهامها يكون بالقياس الى الخصوصيات التي تفرض في هذا العرض، و الأ تلك الصورة معيّنة

١ - ابن سينا، الشفا، الطبيعيات، الفن الأوّل: السماع الطبيعي، المقالة الثانية، الفصل الثالث: فى بيان المقولات التي وقعت الحركة فيها وحدها لاغيرها، صفحة ٩٨، خط ١٧: «فالصورة الجوهرية اذن تبطل و تحدث دفعة» (قم، ١٤٠٥ ق).

٢ - المصدر السابق، الفصل الثالث عشر: صفحة ١٧٣، سطر ٤ و ٥.

٣ - لم اجد هذه الكلمات من صدر المتألّهين بعينها في كتبها، راجع الاسفار ٣/ ٦٣ و ٦٤ و ٨٨ و ٨٩ و ١٣٧ و فى نسبة هذه المضامين بظاها الى صدر المتألّهين مناقشة؛ راجع السيد جلال الدين الأشتياني، مقدمة اصول المعارف للفيض الكاشاني، صص ٢٧٤-٢٧٥ (قم، ١٣٦٢ ش).

متشخصّة، غاية الامر تكون ذات مراتب، فالشخص المخصوص بائٍ مرتبة من هذا الصورة التي تكون ذات عرض وتكون بازاء هذا الشخص المخصوص اذا كان متلبساً يكون الشخص بعينه هو الشخص المخصوص، ففي كل مرتبة بحسب التحليل العقلي شيئان: احدهما ما يكون به الشخص هذا الشخص وما به الشخص هذا الشخص يفرض أنّه ذو عرض لا يكون له مرتبة معينة من هذه الخصوصيات التي تفرض في هذه السعة، والآخر هو الخصوصية، فالموضوع الثابت هو الشخص الباقي في كل عرض بنحو التجدد والاتصال وما فيه الحركة هو الخصوصيات.

[٩] اقول: ان الصورة التي تكون مناط شخصية الشخص وتكون ذات عرض لا يكون لها وجود منحاز عن الخصوصية التي يقال ان الحركة وقعت فيه فتكونان موجودتين بوجود واحد فيكون تغير الخصوصية وتحددها، وعدم بقائها عين تغيرها وتحددها وعين عدم بقائها، فالشيء الذي ورد عليه في الخارج هذا الشيء المتجدد ويجب في كل حركة مثل هذا الشيء*.

نعم يتحقّق التغير بينها بحسب التحليل العقلي ولكن الحركة امر خارجي يجب ان يكون لها موضوع خارجي مغاير لهذا الامر المتجدد بحسب الخارج** ونفس الامر لا بحسب التحليل والاعتبار.

قال الشيخ: «ان كانت الحركة الجوهرية موجودة فلها متحرك موجود.»^١ (انتهى)

اللهم الآن يقال: التغير يكون بحسب التحليل العقلي لا في وجود الموضوع بل الموضوع المذكور موجود في الخارج ونفس الامر من غير اعتبار المعتبر بنحو الاتصال التجديدي، وهو باق من اول الحركة الى آخرها.

هذا غاية ما يمكن ان يقال في تصحيح هذا المطلب.

[١٠] واعلم ان الحركة التوسّطية وهي كون الموضوع بين المبدء والمنتهى هي الراسمة للحركة القطعية المتصلة المتجددة باعتبار*** نسبه الى ما فيه الحركة. فمناط اتصال الحركة و اجزائها - وهو عدم امتياز جزء منها عما يليه، وهذا معنى ما بالقوة في قولهم: ان بين كل طرفين انواع غير متناهية بالقوة كما قال بهمنيار في التحصيل^٢، ومعنى قولنا بالقوة ان كل نوع فأنه غير متميّز عما يليه بالفعل، كما ان النقطة والاجزاء في المسافة غير متميّز بالفعل - هو كون المذكور فيجب ان يكون تلك الحركة اي القطعية مسبوقه بهذا الكون بالذات حتى يتصل اجزائها. فاذا لم يكن الحركة القطعية**** مسبوقه بهذا الكون التوسّطي بل يتعلق التجدد والحركة بنفس هذا الكون

* - في النسخة: الشيء ماذا. ** - في حاشية النسخة: اي مغير بحسب الخارج.

١ - الشفاء، الطبيعيات، الفن الاول في السماع الطبيعي، المقالة الثانية، الفصل الثالث، ص ٩٩ سطر ٢ و ٣.

*** - في حاشية النسخة: هي يكون راسمة باعتبار نسبة الكون الى ما فيه التجدد.

٢ - بهمنيار، التحصيل، الكتاب الثاني، المقالة الثانية، الفصل الثاني عشر، ص ٢٢١ ص ٣ (تصحيح مرتضى مطهرى، تهران، ١٣٤٩ ش).

**** - في حاشية النسخة: يمكن ان يقال ان الراسم هو الشخص الباقي من اول الحركة الى آخرها الذي يكون

التوسطى يكون الاكوان لاحالة بالفعل، اى يكون كل كون منفصلاً عما يليه لانها لا يكون مسبوقة بالشيء الذى هو مناط الاتصال، فيلزم ان يكون بين الطرفين وجود انواع غير متناهية بالفعل كما قال الشيخ الرئيس^١ بخلاف حركة الجسم فى اعراضه، لانه يكون ههنا انواع غير متناهية موجودة بالقوة بالمعنى الذى ذكرنا بالقوة حيث كانت مسبوقة بامر موجود بالفعل، واما اذا فرض الحركة فى نفس الجسم فلم يكن تلك الحركة مسبوقة بامر موجود بالفعل فلا يمكن ان يكون الانواع المفروضة بين الطرفين موجودة بالقوة بل يجب ان يكون بالفعل.

[١١] ان قلت: الطبيعة المطلقة من الهوى والصورة باقيتان من اول الحركة الى آخرها وما فيه الحركة خصوصيات الصورة ويحصل من الطبيعتين المطلقتين كون متوسط بين الطرفين وهذا الكون هو الراسم ومناط الاتصال.

قلت: الطبيعة المطلقة كما مر لا تكون لها وجود غير وجود افرادها والصورة الجسمية والنوعية موجودتان بوجود واحد شخصى فى الخارج. فتجدد الفرد والخصوصية مستلزم لتجدد الطبيعة فتكون الطبيعة من حزب المرسوم وفى صقعه، فكيف يكون راسمة، والراسم يجب ان يكون متقدماً بحسب الذات على المرسوم بحسب نفس الامر فلا بد ان يكون له وجود غير وجود المرسوم فى نفس الامر، والحركة تكون من الامور الخارجيه فيجب ان يكون لها موضوع متحقق فى نفس الامر والخارج لا بحسب التحليل العقلى فقط.

[١٢] قال صدرالمحققين فى الامور العامة فى الفصل المعنون بقوله «فى تحقيق موضوع الحركة فى كل واحد من هذه المقولات الخمس»: «فى اشتداد السواد يصح ان يقال من السواد شئ كالاصل مستمر وله وحدة ضعيفة واشياء كل منها يشتمل على السواد الاصل وعلى زيادة ولكن بحسب التحليل العقلى* فى العقل لا بحسب الخارج.»^٢ (انتهى)

[١٣] واعلم ايضاً ان توارد الصور على الهوى لاعلى سبيل التدرج الاتصالى كما فى الكون والفساد على مذاق المشاء وبقاء الهوى لصورة ما جاز، واما توارد الصور على الهوى على سبيل التدرج الاتصالى وهو الحركة وكون الهوى موضوعاً للحركة فلا يجوز لان مناط الاتصال التجددى الذى يكون مرسوماً للحركة التوسطية يجب ان يكون له وجود مستحصل بالفعل ويجب ان يكون متحققاً قبل المرسوم بالذات، والهوى لما كانت محض القوة بحسب الذات ليست كذلك، فلا يكون لها كون مستحصل بين المبدء والمنتهى حتى يكون راسمة لشيء.

الحاصل انه لا بد فى الحركة من موضوع شخصى ثابت له الفعلية، والهوى لا تكون لها

→ ذاعرض ولما كان هو الباقي وان كان بقاءه بنحو التجدد يكون هو الاصل فحكم العقل مقدّمة على الخصوصيات المتصلة بالذات، هذا غاية ما يمكن ان يقال ههنا.

١- ابن سينا، الشفاء، الطبيعيات، السماع الطبيعى، المقالة الثانية، الفصل الثالث، ص ٩٨، سطر ١٦ و ١٧.

* فى الاسفار: بحسب التحليل فى العقل. بدون كلمة «العقل».

٢- الاسفار، السفر الاول، المرحلة السابعة، فصل ٢٤: ج ٣، ص ٨٢.

الفعلية، واما في الكون والفساد فلا يلزم الا وجود محلّ قابل للصورة لاشئ آخر.

[١٤] ولما كان المطلب محلّ هذه المقالات، قال صدرا لمحققين في رسالة الحدوث: «العبارة المنقولة عن زينون* الاكبر صريحة في تجدد المادّة والصورة كليهما مع بقاء ذات الجسم وهويته الشخصية فيما له وحدة طبيعية مستمرة منحلّة بوحدة عقلية باطنية، فان لم يسم مثل هذا التبدل حركة لضعف وحدة الموضوع ونقص جوهره** الجسماني فلا مضايقة في الاسامي بعد ظهور المعاني اذ ليس غرضنا الآن الاثبات التبدل التدريجي في الجوهر الصوري.*** فان لم يسم هذا حركة اذا اشترط كون موضوع الحركة ثابت الصورة على حدّ واحد بالفعل كان مجرد اصطلاح، كيف ومن جواز تبدل صورة الشئ وذاته فقد وضع**** هيئنا موضوعاً غير مستقر الذات ولاثبات الوجود على حدّ خاص من مراتب تأكّد الوجود وضعفه^(١) (انتهى)

[١٥] اعلم، انه يفهم من عبارة هذا المحقق أنّه لا يسلم ان مناط اتّصال مافيه الحركات في كل الحركات هو الحركة معنى التوسط، وان كان في بعض الحركات هي المناط بل يجوز ان يكون مناط الاتّصال هو إيجاد الفاعل المجرّد الذي هو متحد بالمتحرّك نحواً من الاتّحاد افراد مافيه الحركة بنحو الاتّصال وهذا كلياً يذكر الحركة الجوهرية يذكر العقل المجرّد معها وعلى هذا لا يكون هذا التجدد وهو الحركة المصطلحة بين القوم وهذا عبّر العرفاء عن هذه الحالة بالتغيّر والتجدد و عدم الثبات دون الحركة وان عبّر بعض بالحركة لا يكون مراده الحركة المصطلحة.

[١٦] ان قيل: كل جوهر جسماني له نحو وجود مستلزم لعوارض ممتنعة الانفكاك عنه نسبتها الى الشخص نسبة لوازم الفصول الاشتقاقية الى الانواع وتلك اللوازم منبعثه عنه انبعاث الضوء عن الطين*****، وكل شخص جسماني يتبدل عليه هذه الامور كلاً اوبعضاً كالزمان والكّم والوضع والايين وغيرها فتبدلها تابع لتبدل الوجود المستلزم اياها فتبدل المقادير والايون والاضاع يوجب تبدل الوجود الشخصي للجوهر الجسماني وهذا هو الحركة في الجوهر، اذ وجود الجوهر جوهر.

قلنا: تلك العوارض يكون لها سعة و عرض لعرض المزاج الذي قال به الاطباء لكل نوع وهي بحسب العرض والسعة لاتكون متغيرة متبدلة بل التبدل والتغيّر يقع في خصوصياتها، و توارد الخصوصيات على الملزوم و تبدلها يكون بحسب الاستعدادات المختلفة التي ترد عليه من

* - في النسخة والاسفار (١١٢/٣ و ٢١٢/٥) زينون والصحيح «زينون» Zeno (متوفى حدود سنة ٤٨٩ ق.م.) وهو زينون ايليايي (و زينون الصغير شاعر صيداوي) راجع عبدالرحمن بدوي موسوعة الفلسفة، ج ١ ص ٢٧١ - ٢٧٥ (بيروت، ١٩٨٤ م.).

*** - في رسالة الحدوث: الجواهر الصورية. **** - في رسالة الحدوث: ان هيئنا.

١ - صدر المتألهين، رسالة الحدوث، (الرسائل، طبع حجرى، قم، ١٣٠٢ ق) صص ٣٢ و ٣٣، ترجمه و متن رسالة حدوث العالم يا كتاب آفرينش جهان، ملاصدرا، ترجمه و تصحيح محمّد خواجورى (تهران، ١٤٠٨) صص ٢٢٢-٢٢٣.

***** - كذا في النسخة.

الاسباب الخارجة لامن ذات الملزوم، فلا يكون تبدل الخصوصيات كاشفاً ومستلزماً عن تبدل الملزوم و لتغير الملزوم بحسب الذات، فما كان من اللوازم هو المطلق لا يتغير و ما يتغير هو الخصوصيات لا يكون من اللوازم.

[١٧] ان قيل: ما يقول معظم قول انّ الثابت لا يجوز ان يكون علّة للمتجدد و المتغير في صدور الطبيعة التي تكون متجدده عنده عن الثابت.

اقول: اجيب ان للطبيعة جهة ثبات، فن جهة ثباتها صدرت من الثابت.

[١٨] فان قيل: صدور الحركة العرضية عن الطبيعه يمكن ان يكون من جهة ثباتها فلا يلزم من تجدد الحركة تجدد الطبيعة كما قال.

اجيب: بان الحركة معنى نسبي لا استقلال لها بل هي تجدد الشيء، و تجدد الشيء لا يكون شيئاً حتى يكون له جهة ثبات.

[١٩] فان قال قائل: لا نسلم انّ الحركة محض تجدد الشيء بل هي ما به التجدد، و معنى الحركة كما كان موروثاً من القدماء^١ هي كمال اول للجسم من حيث هو بالقوة، لاشئ آخر و هذا لا يدل على انها معنى نسبي اعتباري يصير عالم الاعتراض على هذا المطلب* وسيعاً.

[٢٠] ان قلت: معنى الحركة في المقولة كما هو موروث من القدماء هو ان المتحرك في كل آن يكون متلبساً بفرد من المقولة و الافراد الاينية للمقولة لا تكون موجودة بالفعل بلا فرض فارض و الا يلزم كون الامور الغير المتناهية موجودة محصورة بين المبدء و المنتهى و ان كان وضع الافراد الزمانية لها موجودة بالفعل فالمتحرك يجب ان يكون موجوداً في كل آن بالفعل حتى يصح ان يقال ان متحرك في كل آن يكون متلبساً بفرد من المقولة فلو كان الحركة في الجوهر جايزة و يكون الموضوع متحداً مع الخصوصيات التي وقعت الحركة فيها و موجوداً بوجودها يلزم اما كون المتحرك موجوداً بالقوة و اما كون الافراد الآنية الغير المتناهية لما فيه الحركة موجودة بالفعل.

قلت: لعل من قال بالحركة في الجوهر لا يسلم ان معنى الحركة في المقولة معناها ما ذكرنا مطلقاً و في كل حركة، بل معنى حركة الموضوع الثابت هو ما ذكرنا و اما اذا كان الموضوع ممتداً متجدداً كما فيه الحركة فعنى حركة الموضوع في المقولة هو تطابق الموضوع و مافيه الحركة. [انتهى]

١- راجع: ارسطوطاليس، الطبيعة، ترجمة اسحاق بن حنين، تحقيق عبدالرحمن بدوي، (قاهرة، ١٤٠٤ ق)
ج ١ ص ١٧١؛ و ابن سينا، الشفاء الطبيعيات، السماع الطبيعى، المقالة الثانية، الفصل الاول، (قم، ١٤٠٥ ق) صفحه ٨٣ سطر ٥.
* فى حاشية النسخة: و هى الحركة فى الجوهر.

تحقيق في بيان ربط الحادث بالقديم*

للميرزا ابوالحسن الجلوه (ره)

[بسم الله الرحمن الرحيم]

[١] قوله: ^١ «أقول وقد علمت...»، اعلم ان الشيء المتجدد سواء كان الحركة او الزمان او الطبيعة على فرض تجدها لا يمكن ان له جهة ثبات مقابلة لتجده، لأن الحركة والزمان ماهيتها التجدد، والماهية المتجددة لا محالة وجودها الفاض عليها يكون متجدداً، والألم يكن الوجود وجود تلك الماهية، والطبيعة وجودها متجدد لا ماهيتها كما قال به القائل بتجدها، فالوجود الذي للمتجدد يكون لامحالة متجدداً، فاذا صدر الوجود المتجدد عن الفاعل فقد صدر عنه التجدد لامحالة، فكيف يقال: ان المتجدد لا يصدر عن الثابت.

[٢] وما يقال: «ان لكل شئ جهة ثبات فالمتجدد يصدر عنه من جهة ثباته لامن جهة تجده»^٢ خال عن التحصيل بحسب الظاهر، لان الشئ المتمكن مركب من الوجود والماهية، و لا يكون له جهة غيرهما، والحركة والزمان ماهيتها متجدده، والوجود الفاض عليها لما كان مطابقاً لما اقتضاه ماهيتها اقتضاه قابلياً يكون لامحالة متجدداً والطبيعة ماهيتها ثابتة ووجودها متجدد والماهية غير مجعولة على التحقيق، فما يصدر عن الفاعل وهو الوجود يكون لامحالة متجدداً فلا يكون للمتجدد جهة ثبات حتى يقال: انه صدر عن الفاعل من تلك الجهة الثابتة دون الجهة المتجددة.

[٣] ان قلت: جهة الثبات هو الوجود فما يصدر عن الفاعل هو الوجود ولما كان الوجود متحداً بالماهية المتجدده يصير متجدداً بالعرض.

* - يتضمن لعبارة الشيخ والسيد الداماد و صدر المتألهين في الاسفار.

١ - صدر المتألهين، الاسفار، السفر الاول، المرحلة السابقة، فصل ٣٣: في ربط الحادث بالقديم، ج ٣، ص ١٤٤: و اقول: انك قد علت بالبرهان القاطع، وجود هوية متجدده منتصرمه لذاتها بلاتخلل جعل بين وجود ذاتها و وجود تجدها... (تهران، ١٣٨٣ ق).

٢ - راجع المصدر السابق، فصل ٢١: في كيفية ربط المتغير بالثابت، ج ٣ ص ٦٨.

قلت: لا يفيض من الفاعل إلا ما يقتضيه القابل اقتضاءً قابلياً و الماهية المتجدّده لا يقتضى إلا الوجود المتجدّد، فيفيض من الفاعل ما يقتضى الماهية اقتضاءً قابلياً بحسب ذاتها و هو الوجود المتجدّد، فيجب ان يصدر عن الفاعل وجود متجدّد بالذات، و على هذا يكون الامر في الطبيعة مشكلاً لأنه لا يكون ماهيتها متجدّده حتى يقال انها يقتضى وجوداً متجدّداً، فلا وجه لتجدّدها، إلا ان يقال: ان ماهية الطبيعة و ان لم يكن التجدد ذاتياً لها لكن يكون بحال يقتضى تجدد وجودها فلا يكون لهذه المذكورات جهة ثبات، حتى يقال انها صدرت عن الفاعل. اما ثبات التجدد فلا يكون شئ غير دوام التجدد، فلا يكون له وجود غير وجود المتجدّدات فلو يصلح ان يكون هو جهة الصدور و التغير بالذات لا يصير ثابتاً بائى اعتبار اخذ.

[٤] ان قلت: ان الفاعل الثابت يفيض كل ما يفيض على حسب اقتضاء القابل اقتضاءً لتقابلها و لما كانت الحركة و الزمان ماهيتها التجدد و الانقضاء افاض الفاعل عليها ما يقتضى ماهيتها، و ماهيتها تقتضى وجوداً متجدّداً فافاض عليها وجود المتجدّد، فالتجدّد راجع الى اقتضاء القابل اقتضاءً قابلياً لا الى الفاعل حتى يلزم تجدد الفاعل.

قلت: الفاعل الثابت محال ان يصدر عنه المتجدّد من حيث انه متجدّد، لأن العلة التامة للجزء الأول منه هي بعينها هي العلة التامة للجزء الآخر منه فيلزم اجتماع الجزء الاول و الثانى في الوجود، و هذا مناف لتجدّده.

لكن يمكن ان يقال: لانسلم ان العلة التامة للجزء الثانى هي العلة التامة للجزء الاول بعينها بل يكون العلة للجزء الثانى هي العلة الاولى لكن بشرط مسبوقة الجزء الثانى من معلوها بحسب الزمان بالجزء الاول منه. و بالجملة يكون العلة علة للثنائى مع اعداد الجزء السابق لواحدها.

[٥] ان قلت: الجزء الاول ايضاً يكون متجدّداً و ذا اجزاء غير مجتمعه لأن جزء الحركة حركة و جزء الزمان زمان فلا يكون لها جزء اول غير منقسم باجزاء غير مجتمعه في الوجود حتى يكون هو اول ماصدر فلا يكون المتجدّد صالحاً للصدور عن الثابت.

قلت: يمكن ان يكون حركة لا يكون حركة اصغر منها في الوجود إلا بالفرض، فالفاعل الثابت يوجد هذه الحركة التي لاجزاءها في الخارج و ان كان الوهم و العقل يفرض فيها الجزء و كذا يوجد بعد ذلك الجزء جزءاً آخر متصلاً به و يكون هذا الجزء الآخر ايضاً مثل الاول في عدم قبول القسمة بحسب الخارج و هكذا.

[٦] ان قلت: فعلى هذا لا يكون الحركة شيئاً متصلاً بل الحركة حينئذ مركبة من اجزاء

لا يتجزى.

قلت: هذه الاجزاء لما كانت بحسب الوهم قابلة للتقسمة لا يكون جزءاً لا يتجزأ، واما حديث الاتصال في المتجددات فلا معنى له الاّ عدم تحلل شئ بين اجزائها بحيث لو فرض بقاء الجزء الاوّل حين وجود الجزء الثاني يكون لها حدّ مشترك، والحكماء بزعمهم يصحّحون اتصال اجزاء المتجدّد حين اعترض عليهم بأن اتّصال اجزاء المتجدّد مستلزم لاتّصال الوجود بالمعدوم ببيانات مذكورة في كتبهم.

قال الشيخ الرئيس في الفصل السادس من المقالة الثالثة من الفن الاوّل من جملة الطبيعيات في تمييز وجود الحركة التي ليس لها جزء بحسب الخارج بقوله: «الآن يقال: ان قدر تلك الحركة متحقّق في جملة كل حركة ان يفرض اولاً اذ لا حركة اصغر منها في الوجود الاّ بالفرض»^١.

[٧] ان قلت: يرد عليه انّ حدوث كل جزء حينئذٍ لامحالة يكون في الآن ويلزم تتالي الآتات.

قلت: ظرف هذه الحركة المفروضة التي قد لا تنقسم بحسب الخارج وينقسم بحسب الوهم مطابقاً للحركة، فلا يلزم تتالي الآتات الواقعية.

[٨] ويمكن ان يقال ايضاً: انّ الفائض من الفاعل هو الوجود، وللوجود المفاض مرتبة مخصوصة وحدّ مخصوص ويكون افاضة هذا النحو من الوجود المخصوص المحدود محدّ خاصّ من اقتضاء القابلة اقتضاء قابلياً واما باقي الصفات غير كونه على مرتبة مخصوصة وحدّ مخصوص من النقايس كالتجدّد والتحيزّ والتجسّم وغير ذلك فيكون من جانب القابل، وبالجملة هذه النقايس من خواص هذه النشأة.

[٩] قال الشيخ في التعليقات: «الحركة لا يجوز ان يكون عللاً لاشياء قارّة وغير قارّة، و حركات العلل معدّة لاموجبة للكائنات وهي ايضاً علل معدّة لحركاتها واما اسبابها الموجدة الذاتية العقول الفعّالة»^٢.

[١٠] وقال السيد الداماد في القبسات: «المتغيرات التدريجية منتهية الى متغيرٍ تغييره

١ - ابن سينا، الشفاء، الطبيعيات، السماع الطبيعي، المقالة الثالثة، الفصل السادس في مناسبات المسافات و الحركات و الازمنة في هذا الشأن و يتبيّن أنّه ليس لشئ منها اول جزء. (قم، ١٤٠٥ ق) ص ٢٠٥ س ٦ و ٧: «اللهم الا ان يقول قائل: ان قدر تلك الحركة مستحقّ في جملة كل حركة ان يفرض اولاً، اذ لا حركة اصغر منها في الوجود الاّ بالفرض».

٢ - ابن سينا، التعليقات، تحقيق عبدالرحمن بدوي، (قم، ١٤٠٤ ق) صفحته ٤٠ و ٤١: «الحركة لا يجوز ان تكون عللاً لاشياء قارّة لانها غير قارّة، و حركات العلل معدّة لاموجبة للكائنات وهي ايضاً علل لحركاتها، و اما اسبابها الموجدة الذاتية العقول الفعّالة».

لنفس ذاته و هو الحركة و مثل هذه الاسباب اسباب بالعرض فانها لاتفيد الوجود بل انما تفيد اختصاص حدوث الوجود بمحدّد ما بخصوصه من حدود امتداد الزمان»^١.

[١١] قال السيد في القسبات: «الحركة بل الامور التدريجية على الاطلاق لها جهتان بحسب اعتبارها بالنسبة الى عالم الدهر و هي بذلك الاعتبار متصلة قارة ثابتة و بحسب اعتبارها بالنسبة الى عالم السيلان [والتكّم] و الفوت و اللقوق، و هي بذلك الاعتبار متغيرة تدريجية متبدّلة [غير قارة] فهي بحسب جهة الاتصال و الثبات في متن الدهر، مستندة الى الثابت * الحقّ الواجب بالذات جلّ سلطانه، و بحسب جهة السيلان و التّغير و التصرّم، و التجدّد في امتداد الزمان واسطة استناد الحوادث الزمانية المرهونة بمحدودها و اوقاتها اليه سبحانه و ناطقة اياها بتلك الحدود و الاوقات بحسب اعدادها المادّة المنفصلة الحاملة، لامكاناتها الاستعدادية. و كذلك كل حركة سابقة ** في الاستعدادات علّة معدّة لوجود الحركة اللاحقه»^٢.

[١٢] قال الشيخ الرئيس في التعليقات: «و الاسباب كلّها عند الاوائل واجبات و ليس هناك امكان البتة و اذا كان شئ لم يكن في وقت فأنما يكون ذلك من جهة القابل لامن جهة الفاعل، فأنه كلّما حدث استعداد من المادّة حدثت فيها صورها *** من هناك اذ ليس هناك بمخل و منع، **** فالاشياء كلّها واجبات هناك لا تحدث وقتاً و تمتنع وقتاً و لاتكون هناك كما تكون عندنا»^٣.

الحركة الدورية المتصلة الفلكية ذات جهتي الثبات و التجدد، فأنها ثابتة التجدّد و متجدّدة الثبات بحسب الجهتين صلحت للمتوسّط بين جانبي القديم و الحادث. فمن حيث الثبات صدرت عن القديم الثابت الذات، و من حيث التجدّد صارت مستندة الحوادث المتغيرة الزمانية و واسطة في صدورهما عن القديم الثابت المتعال عن عالمي الزمان و المكان.

[١٣] و ما ظن الغزالي - انه تعود عليهم السؤال عن علّتها باعتبار جهة التجدّد اذ كل متجدّد فله في تجدّده لاحالة علّة متجدّده و كذلك السؤال عن علّة عدمها الطارى، فانه ايضاً متجدّد -^٤ فساقط مسبتين السقوط بما قد تعرف ان التصرّم و التجدد و الحدوث و الزوال بالقياس الى عالم التغير مقتضى ماهية الحركة و الزمان فالسؤال عن العلّة هناك هذر باطل اذا ما بالذات

١ - السيد الداماد، محمّد بن محمّد؛ القسبات، القبس الثامن، وميض، صص ٣٠١ و ٣٠٢ (باهتمام محقق، بهبهاني، ايزوتو، ديباجي، تهران، ١٣٦٧ ش).
 *** - في النسخة: شايعة بدل سابقة.
 **** - في التعليقات: حدث فيها صورة.
 ٢ - المصدر السابق، صفحہ ٣٠٢.
 *** - في التعليقات: ليس هناك منع و لاتنخل.
 ٣ - ابن سينا، التعليقات، صفحہ ٢٩.
 ٤ - الغزالي، تهافت الفلاسفة، مسئلة ثلاثة عشرة.

لايستند الى الغيرية، فرجع السؤال اذن الى ان هذه الهوية لم هي هذه الهوية، كما قال السيد الداماد رحمه الله.^١

[١٤] وقال في الصراط المستقيم: «الزمان والحركة التي هي محلّه اخراجا من العدم في الواقع الى الوجود فهما بجميع اجزائهما مسبوكان بالعدم والبارى تعالى اخراجها بهويتها الاتصاليين من العدم البحت والليس المطلق الى الاليس والوجود في وعاء الدهر مرة واحدة».^٢

[١٥] قال صدر المتألهين في بحث العلم من الاسفار في الامور العامة في فصل ان العلم بالمشخصات يجب تغيرة بتغيرها بعد نقل كلام المحقق الطوسي ره في علم الواجب بان الاشياء المتغيرة لا يكون متغيرة بالنسبة الى الواجب ماجاء ثبات بالقياس اليه^٣ «ان انحاء وجودات الاشياء في انفسها بحسب ما هو الامور عليه في الواقع لا تختلف بالقياس الى شئ دون شئ لانها ليست باجمعها من باب المضاف حتى تختلف باختلاف ما اضيف اليه، فالمادى في نفسه مادى ابدأ والمتغير بالذات متغير دائما وحقيقة المكان والمكانيات ونحو وجودها عبارة عن كون كل جزء منها مبانئا لغيره غير مجتمع معه في الحضور وهذا الحكم لا يختلف بالقياس الى مدرك دون مدرك [حتى لو فرضنا حدقة الناظر بقدر الفلك الاعظم كان اختلاف المنظور اليه والمدرك في القرب والبعد والانتظام بحاله] وكذا حقيقة الزمان والزمانيات ونحو وجودها عبارة عن [كون]* كل جزء منها يوجب عدم الآخر فيمتنع اجتماع الاجزاء لشئ منها في الوجود سواء كان بالقياس الى ما فيها او بالقياس الى شئ آخر».^٤ والسلام.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

١ - السيد الداماد، القيسات، القيس الثامن، ص ٣٠٣.

٢ - السيد الداماد، الصراط المستقيم، النسخة المخطوطة.

٣ - المحقق الطوسي، شرح رسالة العلم، اصل الرسالة من ابي جعفر احمد بن علي بن سعيد بن سعة. شرحه المحقق الطوسي اجابة لدعاء تلميذه جمال الدين علي بن سليمان البحراني. هذه الرسالة و شرحها لم يطبع الى الآن ولكن مخطوطاتها توجد في مكتبة القدس الرضوي (رقم ٨٠٨) و مكتبة مجلس الشورى (رقم ١٧١٧) و بخط السيد حيدر الأملي في هدايا المشكوة الى الجامعة (فهرست دانشگاه ج ٣ ص ١٨٠). راجع المدرس الرضوي، احوال و آثار خواجه نصير الدين طوسي (تهران، ١٣٧٠ ش) صص ٤٧٥-٤٧٩.

* ما في [] ليس في الرسالة، نقلناها من الاسفار.

٤ - صدر المتألهين، الاسفار، السفر الاوّل، المرحلة العاشرة، الطرف الاوّل، فصل ٢٣: في ان العلم بالشخصيات يجب تغيره بتغيرها: ج ٣، صص ٤١٣ و ٤١٤.